

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که درباره اصل مثبت بود به این نتیجه رسیدیم که سرّ این که مثبتات امارات حجت است دون اصول، در حقیقت چون امارات جنبه ادراکی دارند و واقع را کشف می کنند و واقع خودش یک لوازماتی در ذات خودش دارد، کاری به آن کشف نداریم و لذا طبیعتاً آن ها هم ثابت می شود لکن عرض کردیم انصافش خود امارات را می شود به دو دسته اساسی تقسیم کرد، اماراتی که طریقت صرف دارند خب طبیعتاً واقع را با تمام لوازمش و ملزوماتش ثابت می کند، اماراتی که این قدر طریقتش به این درجه نیست، به قول ماها ضعیف تر است، هفتاد درصد، شصت درصد، ۶۵ درصد، آن وقت دلیل حجیت آمده آن را حجت قرار داده، حالا به تعبیر مرحوم نائینی به خاطر تتمیم کشف یا به تعبیر ما به خاطر این نکته خارجی آن ها را حجیت، خب آن هم به مقدار خودش، هر کدام به مقدار خودش اما در باب اصول چون ابداع صرف است و فرض هم این است که به واقع نرسیدیم به همان مقدار ابداع، حالا نائینی جری عملی فرمودند لکن بحث، بحث جری عملی نیست، به مقدار ابداعی که شده و عرض کردیم مقدار ابداع در موارد اصول انصافاً فرق می کند، بعضی هایش کشف است، کشف ابداعی است، خب این نسبتاً قوی تر از بقیه است، این که این ها در استصحاب یک نوع کشف دیدند یا به تعبیر آقای خوئی یک نوع اماریت برای استصحاب دیدند نکته اش این است یا به لحاظ تصرف در موضوع است خب طبیعتاً این ضعیف تر است اما خب چون موضوع را اثبات می کند مقدار زیادی از احکامی که تا به امروز یعنی مقدار احکامی که تابع عنوان موضوع اند اثبات می کند مثلاً اگر گفت این میته است حالا به یک جهتی از جهات یا گفت مذکی است مثلاً اصالة عدم تذکیه، مذکی سوق مسلم، گفت میته است یا مذکی، کل آثار میته و مذکی بار می شود، ترتیبش این طوری است مثلاً اگر بنا شد میته باشد هم نجس است و هم لا يجوز بیعه، هم مانعیت صلوۀ دارد بلکه بنا بر مشهور نگهداریش هم مشکل است، نمی شود انتفاع کرد، انتفاع به میته هم جائز نیست و الی آخره مسائلی که هست.

و قسمت سوم ابداع هم که ابداع عملی است که طبعا این اضعف انواع است، خب طبعا به مقدار ابداعی که کرده ترتیب آثار را به همان مقدار ابداع می دهیم. این به ذهن ما این طور می آید.

طبعا در زندگی انسان طبیعی است که مواردی باشد که دوران امر بین این دو تا می شود، مثل فرض کنید مواردی که اقرار است، عرض کردیم بنایشان به این است که اقرار که خودش فی نفسه کاشفیت دارد وقتی کسی از حال خودش بگوید اما بنایشان بر این است که ترتیب آثار را در علیه بدهند ولی در له قبول نکنند، می شود تفکیک کرد، نسبت به علیه جنبه کشفش را قبول می کند، البته باز هم نه کشف مطلق چون اگر دو تا مطلب گفت هر دو را بار می کنند. و اما نسبت به علیه دیگری نه، اگر به ضرر دیگری گفت اصلا آن را صفر حساب می کنند، این می شود در زندگی عقلا روی حساب های خاصی که دارند این را قرار بدهند و احتمالا ظن در قبله هم تقریبا این طور است، اگر ظن در قبله پیدا کرد ولو ظن طبیعتش کاشفیت است چون ترجیح یک طرف است لکن از این که می گوید این درست است و ترتیب آثار ولو در درجات ضعیفش احتمالا با آن معامله اصل عملی شده باشد یعنی تقریبا در حکم اصل عملی قرار گرفته باشد، این خلاصه یک بحثی است که عرض کردم این طور است.

و اگر بخواهیم تشبیه بکنیم به زندگی فعلی خودمان، این الان شما می بینید که مثلا یک کسی در شعر می گوید فلانی مثلا مثل یزید است، خب دیگه حالا وقتی گفت بقیه امورش را نگاه نمی کند، ممکن است در یک خانه عادی زندگی بکند، در کاخ زندگی بکند، در یک کشور خارجی باشد اما اگر بنا شد مثلا اصطلاحا به اصطلاح ما یک فیلمی از شخص بسازند او را در شکل یزید، خب مثلا نمی شود او را در هواپیما و ساعت دستش باشد، خب این به یزید نمی خورد، اگر بخواهند فیمی را از شخصی به شکل یزید این طبیعتا همان قصر یزید و همان پدر و همان مادر و همان خصوصیات را مراعات می کنند. بحث فیلم مثل همان اماره است یعنی اگر بخواهند فیلم را از کسی تهیه بکنند خیلی مقید اند لوازمش را و ملزوماتش را، حتی لوازم بعیده فرض کنید می خواهند یک فیلمی تهیه بکنند شخصی را به صورت یزید قرار بدهند در اثنا یک هواپیما در گوشه ای از فیلم پرواز می کند خب حذفش می کنند، مناسب با زمان یزید نیست که هواپیما باشد، این متعارف در زندگی ماست، چرا؟ چون در آن جا می خواهند آن واقع را نشان بدهند، اگر دنبال واقع

رفتند با تمام خصوصیات است اما اگر در یک شعری گفتند، یک تمثیلی کردند که این آقا مثلاً یزید است، این جا دیگه خصوصیات را در نظر نمی گیرند چون ابداع است، اصلاً شعر و مجاز و کنایه و استعاره این ها همه از مقوله ابداع اند، در مقوله ابداع لازم نیست تمام خصوصیات را در نظر بگیرد، این طور نیست که به تمام لوازم هم مقید و ملتزم باشد، فرق این دو تا خیلی واضح است در زندگی روزانه ما هم کاملاً این مطلب، مطلب واضحی است.

پرسش: قبله را فرمودید به چه صورت چه تنزیلی کرده است؟

آیت الله مددی: چون آخه دو درصد، سه درصد می گوید اعتماد می کنیم، این ظنی نیست که اماریتش معتبر باشد، این معلوم می شود که روی آن حالت حساب کرده، روی حالت که شد ابداع می شود

پرسش: استاد پس چرا لوازمش بار می شود؟ فرمودید لوازمش بار می شود

آیت الله مددی: لوازمش معلوم نیست بار بشود، برای همین هم این که آقای خوئی اشکال کردند که اگر قبله این طرف باشد پس الان مثلاً زوال وارد، این سرش این است، آن جا هم توضیح دادیم لوازمش بار نمی شود، این سرش این است که با آن معامله ی اصل را کردند، خب اگر معامله اصل بشود لوازم بار نمی شود اما مجزی است، یکی از لوازمش اجزا است، بله اجزا را دارد.

دو تا مطلب را مرحوم آقای خوئی دارند، البته یکیش را ایشان آوردند مرحوم آقای نائینی نیاوردند، تا آن مقداری که من تقریرات را نگاه کردم احتمال می دهم مرحوم نائینی لابلای صحبت هایی که بوده، تا آن جایی که من نگاه کردم ندیدم، حالا نمی دانم چون مطلبش واضح بوده ایشان ذکر نفرمودند، احتمال دارد چون مطلب واضح بوده ایشان ذکر نفرمودند.

به هر حال این را آقای خوئی مستقلاً متعرض شدند که چون شیخ انصاری متعرض شده ایشان هم متعرض شدند، خلاصه بحثش این است که اگر شما بنا بشود که حتی قائل بشوید به اصل مثبت فی نفسه، حالا مثلاً فرض بکنید مثلاً بگوییم زید پارسال بوده امسال هم هست حالا فرض کنید بچه هم دارد، حالا فرض کنید مثبتش را هم حجت بدانیم حکم به وجود ولد بکنیم یک مشکلش این است که این همیشه مثبتات اصول معارض اند به اصل عدمش اصلاً، خب اصل عدم ولد است، یعنی اگر شما ملزومی را قائل شدید و گفتید

لازم جاری نمی شود، اخذ بهش نمی شود، ثابت نمی شود خیلی خب! حتی اگر ثابت بشود همیشه از یک طرف دیگه اصل عدم لازم است، با بودن اصل عدم لازم دیگه حتی مثبتات اصول به جایی نمی رسند، فائده ندارند چون معارض است لذا ایشان این بحث را تا آن جایی که من دیدم مرحوم نائینی ندارند چون به همان مطلبی که حاج شیخ انصاری فرمودند اکتفا فرمودند

فهل يكون معارضا باستصحاب عدم تلك اللوازم لكونها مسبوقه بالعدم فتكون الأصول المثبتة ساقطة عن الحجية لابتلائها بالمعارض دائما أم لا؟

نه به خاطر این که فی نفسه مقتضی ندارد، مشکل نداشت که ما بگوییم این اصول جاری می شود یعنی مثبتات اصول ثابت است اما معارض به اصل عدم است

ذكر الشيخ (ره) أنه على تقدير القول بحجية الأصل المثبت لا معنى لمعارضته باستصحاب عدم اللازم» ۱.

آن وقت ایشان کلامی را از شیخ نقل می کنند.

لكون استصحاب بقاء الملزوم حاكما على استصحاب عدم اللازم»

این را عرض کردم بحثی است که ان شا الله بحث اصل سببی و مسببی خواهد آمد، تنقیحش در خاتمه اصول است، در آن جا این مطلب ذکر خواهد شد و آن نکته فیش این است یعنی آن که آقایان اصولی ها متحیرش شدند این است که جایی که به قول آقایان دو تا اصل طولی هستند یعنی دو تا اصلی که هست طولی اند، در طول یکدیگرند که اصطلاحا سببی و مسببی و این جا لازم و ملزوم، اگر در طول هم هستند اگر اصل در یک طرف جاری شد در طرف دیگه جاری نمی شود و با این که لسان دلیل، دلیلش هم یکی است، نکته فنی این است مثلا آبی بوده سابقا کر بوده الان شک می کنیم استصحاب بقای کریت می کنیم، یک پارچه هم سابقا نجس بوده با این آب می شوریم، شک می کنیم استصحاب بقای نجاست می کنیم پس طبق استصحاب بقای کریت این پارچه پاک است، طبق استصحاب بقای نجاست پارچه نجس است، نکته کار کجاست؟ نکته کار این است که دلیل یکی است، لا تنقض اليقين بالشك، روشن شد؟ دلیل یکی است، این دلیل که یکی است چطور استصحاب کریت را می گیرد ولی استصحاب نجاست را نمی گیرد، مشکل این

است، چون می دانید قاعده کلی این طور است که عام یا مطلق نسبتش به افراد علی حد سواء است، اگر گفت اکرم العلماء این همه علما را به یک دلیل می گیرد، این طور نیست که یکی با دیگری فرق بکند یا یکی نشئت گرفته از دیگری یا طولی مثلا، مثلا بگویم اکرم العلماء یعنی این، اول فقها، اگر فقها نبودند ادبا، این از اکرم العلماء در نمی آید، طولیت در نمی آید، از دلیل واحد طولیت در نمی آید، وقتی آمد گفت اکرم العلماء همه علی حد سواء، چون من دیدم متاسفانه بعضی ها نوشتند و اولی الامر منکم این مثلا تا وقتی که معصوم حضور دارد، اگر معصوم حضور نداشتند آن وقت فقها، خب این از آیه مبارکه در نمی آید مگر به ضمیمه دلیل دیگر و إلا اولی الامر که ظاهرا مطلق است یا عام است، اگر مطلق یا عام بود این جا نمی شود بگویم اول این، دوم آن. به نحو واحد شامل می شود، فرقی نمی کند می خواهد معصوم باشد و می خواهد نباشد، اگر بنا بشود که فقیه جز مصادیق ولی امر باشد معصوم هم هست، فرق نمی کند

پرسش: ولایتشان در طول است

آیت الله مددی: نه به آیه نمی شود تمسک کرد، خیلی خب سلمنا، به آیه، عده ای آمدند به آیه تمسک کردند، به آیه نمی شود تمسک کرد، از اوامر ما به طور کلی عرض کردیم از عمومات و از اطلاقات طولیت در نمی آید، مثل همین مثالی که الان عرض کردم اگر گفت اکرم العلماء، بگویم مرادش این است که اولاً فقها، اگر فقها نبودند ادبا، طولیت در نمی آید، اگر ندارد، اگر بناست بگیرد همه را به نحو واحد می گیرد، اگر شامل ادبا بشود در عرض فقهاست، شامل هم نشد نمی شود، طولیتش هم این می شود، دقت فرمودید؟ اصولاً این لا تنقض الیقین بالشک اگر بناست هر دو را بگیرد خب چه اشکال دارد بگویم آب کر است لکن لباس نجس است، تفکیک در اصول که مشکل ندارد.

پرسش: در سببی و مسببی که طولیت مفروض است

آیت الله مددی: خب همین، این چطور می شود؟

پرسش: مسبب از آن است دیگه

آیت الله مددی: خب مسبب از آن باشد، خب حالا فرض کنید در باب اصول

پرسش: ما کزیت را جاری بکنیم شک در نجاست نمی کنیم

آیت الله مددی: چرا شک نمی کنیم؟ هنوز هم شک داریم

پرسش: آب کراست، آن شک تکوینی است، این کراست تعبدی نه تکوینی، شک تکوینا که وجود دارد که

لذا این خودش یک بحثی است، بنایشان به این است که استصحاب کزیت جاری می شود، این بنا، این جا هم مثل همان است، این لازم

و ملزوم مثل همان است، این لازم و ملزومی که شیخ فرمود

پرسش: کزیت لازم نیست و بار کردند دیگه، چون تکوینا نیست ولی معامله واقع باید در نظر گرفت،

آیت الله مددی: به هر حال در مورد ثوبی که با این آب شسته شده شک که تکوینا هست، هست یا نیست؟

پرسش: می خواهم بگویم لازم را، عین کر را با حد الواقع دیده نه ابداعا

آیت الله مددی: خب استصحاب که حد الواقع نیست

پرسش: چون می خواهم بگویم آن جا لازم را بار کردند

آیت الله مددی: خب همین، استصحاب که لازم، این را شما می مدعا را می چرخانید، شما حل مشکل نمی فرمایید چون در ذهنتان

هست که استصحاب کزیت می شود لباس هم پاک است، این قبول، سلمنا، بحث سر تحلیل اصولیش است، چرا آن قبول می شود ولی

این یکی، بعدش هم آقایان در باب اصول تفکیک در اصول که اشکال نمی کنند، خب بگویید آب کراست لباس هم نجس است، چه

مشکل دارد؟ هر دو عملا بالاستصحاب، مثل همان بحث معروفی که اگر با یک آبی که مردد بود حواسش نبود وضو گرفت، از آن ور

می گویند که طهارت حاصل نمی شود یعنی وضو، از آن ور هم می گویند اعضایش طاهر است، خب بالاخره اگر بول است اعضایش

نجس است، اگر آب است وضویش هم درست است، تفکیک بین موارد اصول و مجرای اصول برای این ها مشکل ندارد.

این سوال هست، ان شا الله در محله متعرض می شویم که در آن جا، این همان لازم و ملزومی که ایشان در این جا فرمودند، هیچ فرق نمی کند، این با آن یکی است، این بحث.

مرحوم شیخ همین مطلبی را که الان گفتم

پرسش: استصحاب در موضوعات حجت نیست را از باب تعبد می گیرد یا بنای عقلا؟

آیت الله مددی: بنای عقلا

پرسش: اگر بنای عقلا باشد

آیت الله مددی: باید هر دو جاری بشود، نه هر دو جاری نمی شود، یکیش جاری می شود.

حالا ان شا الله تعالی عرض می کنیم، امروز هم با یک اشاره اجمالی عرض می کنیم، روشن شد؟ اصولا همیشه خوب دقت بفرمایید آن نکته اصلی بحث را ببینید، اگر بنای شما به استصحاب باشد و بنا بشود این لازم ثابت بشود خوب از آن ور هم می گوئیم استصحاب عدم لازم پس تعارض پیدا می کند، این خلاصه. شیخ جواب می دهد همین حکومت سببی و مسببی، همین که الان گفتیم، خلاصه شیخ اگر بنا شد استصحاب خود ملزوم جاری بشود و مثبت باشد یعنی آن لازم جاری بشود دیگه استصحاب عدم لازم جاری نمی شود، یعنی اگر استصحاب کریت جاری شد دیگه استصحاب نجاست ثوب جاری نمی شود، این خلاصه نظر شیخ، روشن شد؟ این مثال عین همین است.

مرحوم شیخ حکومت

لکون استصحاب بقاء الملزوم حاکما علی استصحاب عدم اللازم؛ فان استصحاب بقاء الملزوم علی تقدیر حجية الأصل المثبت یرفع

الشک فی اللازم

در لازم بر می دارد

فلا يبقى مجال لجريان الاستصحاب فيه؛ فان الآثار الشرعية الثابتة بتوسط اللوازم العقلية أو العادية تكون حينئذ كالأثار الشرعية التي

ليست لها واسطة

مثل آثار شرعی می ماند

في عدم معقولية المعارضة بين استصحاب بقاء الملزوم

اگر آثار شرعی باشد مثل همین جا، طهارت ثوب، آثار عقلی هم باشد همین طور، استصحاب ملزوم حاکم بر استصحاب عدم لازم است

پرسش: ورود نمی شود؟

آیت الله مددی: نه ورود نه، اصلا ورود ندارد. نه لسان واحد است، موضوع دو تا لسان نیستند که، دلیل واحد است. این دلیل واحد

چرا این یکی را می گیرد و آن یکی را نمی گیرد؟ این ها می خواهند بگویند چون بین این ها نسبت هست، طولیت هست، ترتب

هست، سببیت هست اگر در سبب آمد در مسبب نمی آید، حالا آن می ماند نکته اش، این که خب هی دعوا را تکرار کردند، مرحوم

آقاضیا که ما هم اشاره می کنیم حالا حرف آقاضیا را هم بگوییم، مرحوم آقاضیا، تقریبا بقیه هم همین است، اما آقاضیا خب توضیح

بیشتری داده، ایشان می گوید وقتی که استصحاب کریت آمد آن دلیلی که می گوید لا تنقض یعنی نگاه می کند آثاری که بر کریت

خود شارع بار کرده، این لا تنقض الیقین بالشک در کریت معنایش این است، یکی از آثار طهارت ثوب است، اصلا طبیعتا این طور

است، اگر گفت لا تنقض الیقین بالشک، دقت بکنید، یعنی بگو تعبدا کر است، یعنی چی کر است؟ یعنی نجس با این پاک می شود، کر

معنایش این است، با این می تواند وضو بگیرد، مطهر غیرش هم هست، معنای کر این است خب اما اگر شما استصحاب بقای نجاست

ثوب کردید، استصحاب بقای نجاست ثوب آثار خود نجاست ثوب را دارد، آثارش این است که با آن نماز نخوانید، از آثار نجاست

ثوب این نیست که با آبی که شسته شده آن آب کر نیست، این از آثار نجاست نیست، خوب دقت بکنید، این ناظر به آن نیست و آن

ناظر به این است، روشن شد؟ استصحاب کریت ناظر به این است، اما استصحاب بقای نجاست ناظر نیست چون جزء آثارش نیست

پرسش: وجدانا شک برداشته می شود

آیت الله مددی: خب وجدانا باشد، نه می گوید اصلا تعبد به لحاظ آثار شرعی که هست خب، وقتی می گوید کراست تعبدا، شما هم

هدفتان این بود، شما ها مرادتان همین است که من به بیان دیگر گفتم، چون می خواهم تکرار نشود

پس بیان نکته اساسی این است که گفت یعنی نظر دادید، یعنی نجس با آن پاک می شود، وضو با آن گرفته می شود یعنی مطهر

است، که یعنی این دیگه خب، اما اگر گفت نجس است اثرش چیست؟ با آن نماز نخوانید، اگر نجاستش هم قابل زوال نیست بیعش

جائز است بنا بر این که متنجسی که قابل زوال نیست لا یجوز بیعه، بیعش هم درست نیست اما از آثار تعبد به نجاست این نیست که

آبی که با آن شسته شده کر نیست

پرسش: سریان از آثار بقای نجاست است، به این سریان پیدا می کند

آیت الله مددی: سریان پیدا می کد با رطوبت به غیرش اما این که کر نیست این از کجا؟ این کار نجاست نیست

پرسش: استاد با آب مستحصب کریت، شسته نشده، این را که می شود ثابت کرد

آیت الله مددی: نه این نکته ای ندارد.

نه ببینید جز آثارش، حرف آقاضیا اجمالا خوب است، ببینید شما آثار، البته ما شبیه این را عرض خواهیم کرد، ما خودمان راه دیگری

داریم اما حرف آقاضیا هم خیلی پر باطل نیست ان شا الله. حرف آقاضیا این است که نکته در تقدم اصل سببی این است وقتی

استصحاب می آید آثار را می بیند، این یکی آثار آن هست اما آن یکی جز آثار این نیست

پرسش: چرا نیست؟ وقتی ما می گوئیم آبی که با آن این لباس را تطهیر کردیم متصف به کریت نیست، اگر متصف به کریت بود که

لباس باید می بود.

آیت الله مددی: این امر واقعی است، مال آثار تعبدی نیست، این امر واقعی است، دقت بکنید.

پرسش: خود کر بودن را نمی گیرد

آیت الله مددی: ممکن است با آب کر هم شسته شده، فرض کنید آب مثلاً متغیر بود، ناظر به کریت و عدم کریت آب نیست، فوqش ناظر به این است که مطهر نیامده اما این که آب کر نیست از جهت عدم کریت آب نیست، این که آب کر است یا کر نیست، اصلاً نظر به آن آب ندارد، حالاً م شود این طور گفت در باب ثوب نظر به خود نجاست ثوب و آثاری که بعد از نجاست بر آن بار می شود اما این که نظر به یک شیء دیگری بکند فلان مایع کر بود یا نبود این طبیعت استصحاب این کار را نمی کند اما اگر گفت این آب کر است، طبیعت استصحاب یعنی مطهر غیرش است یعنی طاهر است، یعنی متنجس نمی شود، طبیعت آثار این است پرسش: استاد با این کار دارید بین آثار قبل و بعد فرق می گذارید، این از کجا؟

آیت الله مددی: می گویم چون وقتی می آید تعبد می دهد این آثار را این جوری بار می کند، آثار شرعی را بار می کنیم، این اثر شرعی است، آن اثر شرعی نیست، آن ربطی به این قسمت ندارد، نمی آید بگوید حالا که این ثوب نجس است پس شما متعبد بشو که این آب هم کر نیست، ربطی به آب ندارد اما اگر گفت آب کر است آثاری که بر آب کر بار می شود بار می کند، حالاً این را من این جوری می گویم تا بعد یک توضیحی هم خود من ان شا الله

پس بنابراین ایشان می فرمایند به این که استصحاب بقای ملزوم اگر ثابت شد لازم، بر استصحاب عدم لازم مقدم است مثل این که استصحاب کریت مقدم است بر استصحاب نجاست ثوب، این عین همان است، این خلاصه نظر مرحوم شیخ مرحوم آقای خوئی، عرض کردم که این حرف را حالاً مرحوم شیخ فرموده، حالاً شاید نائینی هم نظرش این بوده که این مطلب واضح است احتیاج به بحث ندارد. ایشان فرمودند:

و الصحيح في المقام هو التفصيل؛ فان اعتبار الأصل المثبت يتصور على أنحاء:

(الأول) - أن تقول باعتباره من جهة القول بأن حجية الاستصحاب لأجل إفادته الظن بالبقاء

از باب این که استصحاب مفید ظن به بقاست، عرض کردیم استصحاب بنفسه مفید ظن نیست، این به یک امر خارجی وابسته است و آن یک نوع آمارگیری است، چون عرض کردیم دو جور تقریب دارد، یکی این که یقین به حدوث در اثر گذشت زمان تبدیل به ظن

می شود، این یک معنا، یکی این که ما آمارگیری کردیم جاهایی که یک شیء بوده نود درصدش باقی بودند پس الظن یلحق الشیء بالاعم الاغلب که باقی باشد، حالا من نمی دانم آقای خوئی چون خیلی فرق نگذاشته، به هر حال ایشان در این جا فرمودند ما قائل به حجیت استصحاب از باب ظن می شویم، این مطلب درست است، نمی خواهم بگویم این مطلب درست نیست، نمی خواهم بگویم این مطلب درست نیست و اگر قائل به ظن شدیم چون یک نحوه ادراک است ملحق می شود عاداتاً به امارات که عرض کردیم در کلمات قدمای اصولیین سنی و شیعه این طور حسابش کردند.

پرسش: اعم اغلبی (مبهم ۱۲: ۲۴)

آیت الله مددی: خب دیگه ظن است دیگه، هشتاد درصد، نود درصد

و أن الظن بالملزوم يستلزم الظن باللازم لا محالة

اگر شما ظن به ملزوم پیدا کردید ظن به لازم هم پیدا می کنید

و عليه فلا معنى للمعارضة بين الاستصحابين؛ لأنه بعد حصول الظن باللازم بجريان الاستصحاب في الملزوم لا يبقى مجال لاستصحاب عدم اللازم

دیگه جای چون دیگه با، چون ظن به ملزوم مستلزم ظن به لازم است، اگر ظن به لازم پیدا کردیم شاید ظن به عدمش پیدا می کنیم.

و لا يمكن حصول الظن بعدمه من الاستصحاب المذكور؛ لعدم إمكان اجتماع الظن بوجود شيء مع الظن بعدمه فما ذكره الشيخ (ره) صحيح على هذا المبني

لكن از مرحوم استاد خیلی بعید است، حتماً از باب تطبیق مقام فرمودند و إلا شیخ که اصلاً قائل به این مبنا نیست، اصلاً شیخ قائل به حجیت استصحاب از باب اخبار است، اصلاً از باب ظن قائل نیست

حالا شاید ایشان می خواستند تنويع اقسام بفرمایند و إلا اصلاً

(الثانی) - أن نقول بحجية الأصل المثبت؛ لأجل أن التعبد بالملزوم

پرسش: از باب اخبار باشد (مبهم ۲۵:۳۰)

آیت الله مددی: نه خب وظیفه است، از باب وظیفه است، کاری به ظن ندارد، می خواهد ظن بیاید یا نیاید، تعبد صرف است

أجل أن التعبد بالملزوم بترتيب آثاره الشرعية يقتضى التعبد باللازم بترتيب آثاره الشرعية أيضا، فتكون اللوازم كالملزومات موردا

للتعبد الشرعى، و لا معنى للتعارض على هذا المبنى أيضا

خب طبعا مبنای شیخ همین تعبد است و لكن نکته اش همان نکته اصل سببی و مسببی است

فإنه بعد البناء على تحقق اللازم تعبدا لا يبقى شك فيه حتى يجرى الاستصحاب فى عدمه.

خب این باید خودش اثبات بشود، شک که تکوینا هست، نه لا یبقی شک، شکش که هست

فما ذكره الشيخ (ره) من الحكومة و إن كان صحيحا على هذا المبنى أيضا، إلا أن اثبات هذا المعنى على القول بحجية الأصل المثبت

دونه خرط القتاد

قتاد خب می دانید یک نوع خار است، تصادفا خیلی خار بدی هم نیست، مار خار های وحشی تر از آن هم داریم، این را چرا، خرط هم

عبارت از این است که انسان یک شاخه ای را بگیرد برگ هایش یک دفعه می کشد، دیدید که مثلا سبزی می خواهند پاک بکنند

شاخه را می گیرند تمام برگ ها، این را خرط می گویند.

(الثالث) - أن نقول به من جهة أن التعبد بالملزوم - المدلول عليه بأدلة الاستصحاب - عبارة عن ترتب جميع آثاره الشرعية حتى

الآثار مع الواسطة، فإن هذه الآثار أيضا آثار للملزوم ، لأن أثر الأثر أثر . وعلى هذا المبنى يقع التعارض بين الاستصحابين، لأن اللازم

على هذا المبنى ليس بنفسه موردا للتعبد بالاستصحاب الجارى فى الملزوم، وحيث كان مسبوقا بالعدم، فيجرى استصحاب العدم فيه و

مقتضاه عدم ترتب آثاره الشرعية، فيقع التعارض

از آقای خوئی تعجب است، این همان است، ایشان مرحوم شیخ قدس الله سره می خواهند همین مطلب را بگویند که چون حکومت است

آثار لازم بار نمی شود، اصلا نظر شیخ به همین است.

.....

علی ای حال مرحوم استاد سه احتمال دادند، ظاهراً و فکر می‌کنم واضح هم هست مرحوم شیخ نظرشان به تعبد به ظن نیست، استصحاب را از باب تعبد حجت می‌دانند و اشکال این جا همان اشکال سببی و مسببی است، چیز خاصی نیست، این اشکال، اشکال سببی و مسببی است چون لازم و ملزوم سبب و مسبب اند، چه فرق می‌کند؟ مرحوم شیخ می‌خواهد بگوید اگر تعبد به ملزوم آمد تعبد به ملزوم تعبد به لازم هست، اگر تعبد به لازم هست دیگه اصل عدم لازم جاری نمی‌شود، مراد شیخ این است، مطلب واضح است، من از مرحوم استاد تعجب می‌کنم و لذا ایشان آخرش ایشان فرمودند:

فتحصل مما ذكرناه أنه لا يمكن القول باعتبار الأصل المثبت من جهة عدم المقتضى

این درست است، ما هم توضیحش را دادیم که مقتضی ندارد

و من جهة وجود المانع و الابتلاء بالمعارض علی تقدیر

این درست نیست، ابتلای معارضش درست نیست

علی ای حال مراد مرحوم شیخ قدس الله سره ان شا الله واضح است، یک ایشان از باب ظن نیست، از باب تعبد است، دو ایشان می‌گوید دلیل تعبد اگر در ملزوم آمد و فرض کردیم لازم ثابت شد دیگه تعبد به عدم لازم نمی‌آید، حالا فرض کردیم، مراد ایشان فرض است، قبول نکرده که، اگر گفتیم هم این معارض با عدم نیست چون رتبه اش رتبه لازم و ملزوم است، اگر در ملزوم آمد در لازم هم می‌آید، حالا به تعبیر ایشان اثر الاثر اثر، غرض به هر حال من فکر می‌کنم مطلبی را که مرحوم شیخ دارند این است و این مطلب همان بحث اصل سببی و مسببی است دیگه، هیچ فرقی با آن ندارد

پرسش: آقای خوئی استصحاب عدم موضوع را از باب تعبد می‌گیرند؟

آیت الله مددی: ایشان تعبد می‌گیرند، ایشان هم ظن قائل نیستند، البته ایشان استصحاب را جز امارات هم می‌داند نه این که نمی‌داند اما دلیل تعبد را آن ها حجت قرار می‌دهد

پس بنابراین تا این جا ان شا الله روشن شد که مراد شیخ این است، حالا اصل بحث را با قطع نظر از این نکاتی که عرض کردیم بیایم خود ما حلاجیش بکنیم، عرض کردیم آن نکته اصلی حتی در آن استصحاب سببی یا مسببی آن نکته را ما به لحاظ ذهن خودمان این طور تحلیل کردیم و مشکل پیدا نکردیم، آن نکته این شد که اصول عملیه چون ابداع اند، تمام اصول عملی، نکته اساسیش لحاظ است، آن نکته اساسی اساسیش لحاظ است، اگر لحاظ کرده باشد در لحاظ بیاید آن ثابت می شود، در لحاظ نیاید ثابت نمی شود، فرق ندارد، نکته خاصی ندارد، اگر بنا شد گفت مثلاً استصحاب کرد به قول ایشان حیات زید را، اگر حیات زید را استصحاب کرد این که می گوئیم لوازمش حجت نیست مثلاً بگوئیم حالا که حیات دارد بچه هم دارد من باب مثال اصل مثبت مثلاً، این به خاطر این که به اصطلاح ابداع کردن حیات آن تلازمی ندارد با مسئله فرزند، با مسئله فرزند رابطه ای ندارد، ممکن است حیات داشته باشد بچه نداشته باشد، این چون رابطه با آن ندارد، حالا این مثالی که خیلی واضح است اصل مثبت را می زنم بقیه اش روی همین حساب، نکته اساسی این است که فرزند را لحاظ نکرده، چون آن چه که لحاظ کرده حیاتش است

پرسش: بعضی مثال ها عجیب است، مثلاً می گویند زید جایی را اشغال نکرده، حیات دارد

آیت الله مددی: ببینید یک مقدار از امثله را چون در مسئله دوم و مرحوم نائینی هم دارد، آقای خوئی هم دارند در امر دوم در ذیل امر دوم هم آقای خوئی و هم مرحوم نائینی یک مثال هایی زدند از همین صفحه ۱۶۱ الفرع الاول، الفرع الثانی، بعد الفرع، چند تا مثال زدند در مورد، الفرع السادس، الفرع الرابع، الفرع الخامس، چون چند تا مثال در اصل مثبت زدند بحث مثال ها را گفتم برای بعد بگذاریم مطلب کاملاً چون با مثال ها که صحبت شد کاملاً هدف ما از اصل مثبت روشن می شود، دیگه تکرار نکنیم باز در فرع ها بیایم، صبر بفرمایید فرع ها که آمد یکی یکی آن وقت سر اصل مثبت روشن می شود ان شا الله تعالی.

پس بنابر این خوب دقت بکنید قوام اصول چون ابداع است قوام ابداع به لحاظ است، این خیلی روشن و واضح، وقتی ابداع کرد، لحاظ کرد حیات زید را طبیعتاً اولادش را نگاه نکرده، فقط نظر به حیات است، اگر نظرش روی حیات باشد خواهی نخواهی نظری به اولاد ندارد لذا هم تعبد شامل او نمی شود یعنی اگر گفت شما بگوئید زید زنده است پس اولاد دارد این تعبد شاملش نمی شود، حالا

اگر فرض کردیم شد، تعبد شاملش شد خب بسیار خوب، اگر تعبد شاملش شد یعنی در لحاظ حیات ولد هم در نظر گرفته، ما فرض این بگذاریم، بگویید اصل مثبت وجود ندارد، خب بگذارید، دیگه قبل از این حالت سابقه ولد را دیگه نگاه نمی کنند، خوب دقت بکنید! چون لحاظ ندارد لذا استصحاب عدم ولد خواهی نخواهی جاری نمی شود، نکته این نیست که تعارض هست، نکته این است که اگر لحاظ حیات کرد لحاظ ولد نکرده، احتیاج به عدم ولد ندارد، اصلا نظر به آن ندارد، اگر نظر نداشت اصلا نکته ای در آن ندارد.

پرسش: آثار شرعیه این

آیت الله مددی: آثار شرعیه که شرعیه است که

پرسش: آن هم لحاظ نشده، لحاظ شده؟ حرمت تقسیم افعال (مبهم ۵: ۳۴) می گویم تقسیم اموالش حرام است

آیت الله مددی: طبعا

پرسش: این که لحاظ نشد

آیت الله مددی: نه چون حیات معنایش آن است، چرا لحاظ حیات می کند؟ چرا لحاظ کریت می کند؟ برای این که مطهر و طاهر باشد، برای چی لحاظ کریت می کند؟ که لا ینفعل بالملاقات، اصلا این بدون آن معنا ندارد که، لحاظ یک چیز باطل نیست، یک چیز لفظی نیست، می آید آثار شرعی را نگاه می کند آن آثار را بار می کند اما اگر لحاظ نکرد دیگه اصلا

پس بنابراین اگر گفت زید زنده است، حیات او را دید و چون حیات دارد به تعبیر ایشان اموالش تقسیم نمی شود، خب این درست است، زنش ازدواج نمی کند، این هم درست است اما ایشان بچه هم دارد، این ثابت نمی شود چون به بچه نظر ندارد، اگر شما آمدید گفتید اصل مثبت حجت است، به بچه نظر دارد، تا به بچه نظر داشت دیگه به بعدم بچه نظر ندارد، به آن ورش نظر نمی کند خب یعنی اگر آمد گفت زید زنده است لحاظ کرد اولاد دارد، تا لحاظ کرد اولاد دارد دیگه لحاظ عدم اولاد از بین رفت، دو تا لحاظ معقول نیست لذا ما به جای، آقایان بیشتر رفتند روی جمع لفظی بین موارد، ما روی جهت معنوی و کیفیت لحاظ و کیفیت جعل می رویم یعنی کاری که به ذهن ما آمده نکته این نیست که بگوییم این معارض با آن است مثلا اگر گفت آب کراست تا گفت آب کراست

طبیعتاً یعنی تمام آثار کر را دیده، طاهریت، مطهریت، عدم انفعال، الی آخره. اما اگر آمد گفت لباس نجس بوده، الان هم نجس است، این فقط خود لباس را می بیند، آن کار به چیز دیگری ندارد، شما لباس را با آب کر می شورید پاک می شود، با آب غیر کر بشورید نجس می ماند، آن اصلاً نکته ای به این ندارد لذا به نظر ما آن سرّ اساسی بر می گردد نه به لحاظ لفظ و مدلول لفظی، نه به لحاظ لسان دلیل بلکه به نکته جعل بر می گردد و به نکته ابداع.

پرسش: نکته ابداع از لفظ استفاده می شود دیگره

آیت الله مددی: نه، لفظ طریق است، ابداع کرد بقای حیات را، وقتی این از نظر قانونی بقای حیات را ابداع کرد پس آن توش خوابیده ابداع کرد وجود بچه را، دیگره عدم بچه را نگاه نکرد، ما چی می گوئیم؟ می گوئیم ابداع حیات توش نیست ابداع اولاد چون نیست، نه این که این استصحاب عدم اولاد جاری می شود، اصلاً کاری به استصحاب ندارد

پرسش: آن جایی که دو تا مطلب متعاکس هست

آیت الله مددی: دیگره وقت تمام شد

اصلاً اگر این آمد دیگره جای آن لحاظ نیست، اصلاً همه اش پی کارش می رود، اصلاً این صحبت ها مطرح نیست، ما چون یک روش عقلائی در تعبد و ابداع داریم، اگر شامل بشود یک نتیجه است ولی شامل نشود یک نتیجه است، این طور نیست که با هم تعارض پیدا بکنند، اصلاً در حد تعارض نیست، چرا؟ چون لحاظ نیست و لذا هم ما اصلاً خیلی از ابواب تعارض را حتی در باب تقسیم اموال اصولاً کم کردیم، گفتیم این ها اصلاً تخصیص نیست، تخصیص مصطلح نیست، تعارض هم همین طور، اصلاً در اصول اصلاً تعارض تصور نمی کنیم

پرسش: این تعارض های بدوی اکثراً تعارض نیستند

آیت الله مددی: تعارض بدوی هم نیست، ما خیال می کنیم، این در مدرسه نشستیم برای خودمان حرف می زنیم و الا این تعارض بدوی هم نیست

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۱۳۹۶/۱۱/۱۵

موضوع: تنبيهات استصحاب، تنبيه هشتم

صفحه ۱۷

جلسه: ۸۳

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين